

تذکرہ و بیانات نورسنگاری

نورسنگاری

تذکرہ و حال حیات نواب مفتاح
نظام الملک صاحبجاہ میر قمر الدین خان
میر ناصر الدین صاحبجاہ
اند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شاکر یکی از امرای نادار و وزیر کار و دروسای بزرگوار و شاهان
 با اقتدار جهان بوده که در بلندی مرتبت و علو جاه و توسعه ممکن و شکوه
 دستگامانند او از دقیقه شناسان رموز مبادی تغییرات متنوعه
 عالم که بمنزله لوح محفوظ قرار و حرکات بنی آدمند شنیده شده
 و همانند او در هیچ نسخه از کتابخانه تاریخی که بهمان که هم رتبه آینه گیتی
 نمای کردار و سکناات عالمیانست دیده نگرویده

هر شاهوارش را سحاب فیض ازلی کار غیبانی ظاهر فرموده

رحمت محض شاه ساره شغل مشهور گنج میموده و بجار دولت جاوید بتعهدت

و ایگی قیام نموده به اختر نیک آثارش را آفتاب جو دلم ازلی اطوار جهان بینی

در طی ادوار تعبیه ساخته به بروج سعادت صرف برای نقل و تحویل حای

از دیگر کو اکب پرداخته به و افلاک سلطنت سردی مرکز و وایرا قمرانات

سعدین خویش شناخته

شجره طینه اش نجوی اصلها ثابت و فرعها فی استقامت

در زمین عبادت کردگار و بندگی پروردگار ریشهای ریاضت دواینده

از جو پار هدایت و آپاری ارشاد سیراب گردیده و در هوای قضاوت

و پیشوانی شریعت غرانشو و نمایانده بعد از آن شاخسار میموش ثمرات

همایون امارت و صدارت و حکومت و سلطنت بار آورده به

هم ولایت در نسیم پادشاهی در کوسیلیمان تا در انگشتت کند انگشتی

نام نامیش سر قمر الدین القاب و خطابه های گرامیش و نواب نظام الملک
 بهادر آصفجاه و چین قلچ خان و خان و ران بهادر و فتح جنگ و ونیک
 بخت و ما و تاریخ تولد اوست و بر وقت ترک آصفیه و غیره سلسله نسب
 پاک و پیشخ شهاب الدین و سحروردی می پیوندد و شیخ چنانکه در تاریخ
 و سیر سلطو استوار است و دارای مقامات بلند و صاحب کرامات است
 و در هر که بار او شناسند سر شاد و نور و طریق طلب شود و بصفت
 معروف و مخزنات کتب آنحضرت رضوانی او را بمقام معرفت و تبه
 شناسانی ایشان در رعایت کفایت خواهد نمود و شرح کمالات و
 و صفات آنحضرت نه باندازه ایست که بچند مجلد ختم تمام یابد
 یا چندین رساله انجام پذیرد و پیمان محلی هم از تفصیل گذارتن حالات
 ایشان در این صفحات هم آنگ ضرورت نیست چه آواز و کلام ایشان

بوش ترک و دیلم است و ذکر مقاماتشان در مجمع اهل حال کفّه آخرین
 عرب و عجم و بعقیدت جمهور از اعظم اتقیاء و اکابر اولیای عصر خود بوده اند
 مرقد مشورایشان دارالسلام بغداد است و مولد متقدمشان سمرقند
 و آن شهریت سردیسر واقع در ولایت عراق عجم و از مضامین نجاشین
 و در سالف ایام بغایت آبادان بوده و در آشوب خشکیز خالی چنان
 ویران شده که نامش نیز فراموشس هر زبان گردیده و اگر گاهی
 بر زبانی رانده یا در دیوانی خوانده شده بهین از جهت شرف اقتساب پیشاک
 و اولیای انبای دامن خود بوده و از نیوجہ میوان استدلال نموده
 نموجہ داشت که آتش فسروزی آن فتنه بولناک و ویر باد شدن
 آنجاک پاک آب خاندانها را ریخته موجب جلای اخلاص و انحضرت نیز گردید
 و اولاد او بناگزیر مهاجرت اختیار کرده برای توطن ترکستان افتاد

باشند و بنا سبباً صحت رفعت خاندان و پرورش سرخ و دودان از
 قدر و شرفشان چندان نکاسته باشد چنانکه رتبه جلیل ^{منصب} شیخ الاسلامی و
 جلیل قضاوت سمرقند و آن خانواده سعادت مند متفوض و موکول شد
 و در زمانیکه قضا بود مسعود خواجه بهاء الدین آراسته بود برادر او خواجه
 عابدی که بر این معلوم نیست و یعنی بقصد زیارت که سطر از راه هندستان
 یا به آنجا سیاحت بند و نشان از پیشگاه برادر خست عزیمت حاصل نمود
 یا آنکه پادشاه هند او را بدعت سیرت یار تکلیف فرمود هر وجه که باشد خواجه
 در عهد دولت شاه جهان در دار السلطنت و بی بی پدیدار گشت و او اولیا
 اند دولت مقدم او را گرامیداشتند مورد انظار اشفاق بلوکانه و ملحوظ ^{طعن} او
 خسر و آنکه گردیده و رفته رفته با اقتضای قابلیت ذاتی و حسن استعداد فطری
 کاشش در دربار شاه جهان بالا گرفت و تا در سنه یک هزار و هشتاد و هجری ^{میلادی}

یکنزار و شصده و هشتاد و میلادی که زمام حکومت عثمان بکف کفایت او سپرده شد
 و در روزگار یکد اورنگ زیب بابر اوردان خود بر سر نیاز عت بود و پسرش
 شهاب الدین در تدبیر امور لشکری و کشوری منظر خدمات شایسته و مصد
 کارهای بزرگ شدند؛ و خواجه غابد در سال چهارم جلوس اورنگ زیب
 سندانرای صدارت غنمی شد و خطاب قلیچ خانی مخاطب گشت و در سال
 یکنزار و نو و چهار هجری مطابق یکنزار و شصده و هشتاد و میلادی که اورنگ زیب
 لشکر بدکن کشید او نیز بسراهی مسابقت در زیده با فرزندش میر شهاب
 الدین در نبردهای با مسلمانان جنوب پیشرفت های بسیار خوب در کفایت
 مهمات شدید و هویدا نمودند و در سال یکنزار و نو و هفت هجری مطابق یکنزار و
 شصده و هشتاد و شش میلادی میر شهاب الدین فعلا واسطه بزرگ شیخ
 بجا آورده و پاداش خطاب فیروز جنگی یافت

در سال یک هزار و نود و هشت هجری مطابق یک هزار و شصت و هشتاد و هفت میلادی
 خواجه عابد در محاصره قلعه کلکنده بزم گلوله از پای درآمد و حوالی قلعه مذکور جانی
 نزدیک کنار رود موسی منجم جاودانی آن غریق بحار رحمت یزدانی گشت
 میر شهاب الدین فیروز جنگ پس از آن بمدرج ترقیات گوناگون صعود نمود
 القاب فازی الدیخانی و فرزند ارجمندی بر خطایش افزوده شد و نخست
 بصوبه داری برار پس از آن بفرمانفرمانی گجرات سراسر از گردید
 و در سال یک هزار و یکصد و هشتاد و دو مطابق یک هزار و هفتصد و یازده میلادی در حیدرآباد
 گجرات جاه پستی عاریت فرود گذاشت فرزند نامور او قمر الدین خان که در آن
 هنگام محاطب بچین قلیچ خان بود بصوبه داری سیپور منصوب بود و در سال یک هزار
 یکصد و نوزده هجری مطابق یک هزار و هفتصد و هشتاد و هفت میلادی بصوبه داری آدو و
 خطاب خان و وزنی محاطب و سراسر از شد و بود در سال یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت

چهار هجری مطابق یک هزار و هفتصد و دو از ده میلادی که فسخ سیر بمعانیت او
 جهاندشاه را منوزم ساخت اورا نظام الملک خواند و صوبه داری دکن و کرنا

را با و واگذار نمود

چون حکومت دکن بستید حسین امیر الامر مقرر شد و او بدراست خلافه شتافت

وزیرانجا بایالت مرادآباد اختصاص یافت و چون امیر الامر از دکن بدراست خلافه

مراجعت نمود و محمد فسخ سیر را از پادشاهی برانداخت و نواب نظام الملک

بها و در فرمانروای مالوه ساخت و نواب مشارالیه بمالوه درآمد و بحقیقت

مناققت ناصرمان شاه و بطون تباہکاری امری بارگاہ پی برده پیش از

بودن خود را در انصفیات نرسندید و زیاد هرافقت آن نفاق پیشگاز

مصلحت ندید و نخواست که آلت دست کج بازی امری بداندیش شود یا بر

خلاف اقتضای طبع دیانت کیش با نفاق و زرای بر نفاق قدمی چسند

بخت پیش رود و این را نیز طالب نبود که کنار هر چه میداشت
 که بعد از آنکه او و نیاکان او تمام عمر خود را بخدمت تخت آل تیمور صرف نمود
 در حفاظت نام و حرمت ناموس سلطنت منحل مسماعی جمیده مندل داشتند
 و با آنکه کوشش با که در استحكام اراکین بنامی حکومت و انهدام دکاکین
 پرغوغای مملکت بکار بردند و آنمایه جان فشاینها که در ارتقاع نواید ولایت
 و اتساع قواعد کفایت بهات عالی و ملکی پسرن با بر خود هموار داشته
 با چو بدفع دشمنان و رفع شورش انگیزان یک آن خود داری را بر خود رخصت
 مساحت نداده اند اگر چه از حقوق خود بپوشد و در استیغای حایره
 حسات اعمال خود نکوشد و خود را بکلی بکوشد البته در باره اخلاف خویش بی
 انصافی کرده است پس در سال چهار و یکصد و سی و دو هجری مطابق چهار و
 هفتصد و بیست میلادی و در سال دوم سلطنت محمد شاه در سنج رایت

استبداد بر فراشت و از ترس بدو بفرم دکن عبور نموده قلعه اسپرگر را از طالب خان
 و برهانپور از محمد نور خان تبادلیه رسالت تا شیر مستخلص فرمود پیش از آنکه
 اورنگ آباد مخیم اردوی فلک شکو شود و جنگ سخت باد و لشکر آراسته
 دست دادش یکی قریب برهانپور سرداری سید دلاور علی خان که فرستاده
 اسپرالا سر بود و دیگری در بالاپور بر سر کردی سید عالم علی خان برادرزاده اسپرالا
 که پس سالار پادشاهی کار گزار دکن بود و در هر دو کارزار سیم فتح و ظفر برهم
 ایات نظام الملکی و زید و هر دو سردار مذکور کشته شدند سید حسین محمد شاه
 بتقدیر نظام الملک تحریص نموده با اتفاق از دلی برای خشن بر او کوچ نمودند سید
 راه کشته شد اعظم والد دولت محمد امین الدین خان که پسر خواجه بهاء الدین و برادر
 زاده نواب خواجه عابد و از زمان سلطنت محمد سنج سیر معیر الممالکی مشتغل بود
 بخدمت وزارت کورسفر از گریه سید عبدالعزیز الملک که در دلی خبر کشته

شدن برادرشیند یکی از شاعران و گاه از تحت برداشته بعزم انتقام متوجه
 اردوی شاهی شد و عین مقابلهت شکست خورده گرفتار گردید در آنوقت
 نظام الملک بفرمان فیروزی دکن سپرد و تحت اعتماد والد و له محمد امین الدین
 پس از چند روز وزارت سرای زندگانی را از وجود خود خالی کرد و وزارت
 بنظام الملک مسلم گشت و او دکن را بتوجهات ریاست خود نوید داده روی
 بدیلم نهاد و خلعت وزارت پوشید اما امرای دربار که وجود او را مغل اجرا
 مقاصد خود می نپنداشتند مزاج پادشاه را در باطن بر او متغیر ساختند
 و قرع خواهند نقتله گجرات را بنام او انداختند و او بگجرات رفیق طغیان
 که درش طغیان فرساخته بود از حکومت انداخته بدیلم معاودت فرمود
 ولی از اتفاق پیشگی ارکان دولت بنیاد متغیر شده عزیمت دارالملک خود
 کرد و خطاب آصفجاری با بضم نام وکیل مطلق تخریب القاب همان او شد

بهار زخان اعظم و الملک که کار فرمای دکن بود بحر یک نزد یکان حضرت با

لشکری بشماره پنجاه هزار سواره و پیاده او را پیشباز نمود

و در لشکر کبیره تلافی فستین دست داد جنگ سختی بطور پیوست بهار زخان گشته

شد و تمام مملکت دکن نظام الملک را با استقلال دوباره مستعفی گشت

پس نواب آصفجه بهادر در سال یک هزار و یکصد و سی و هفت هجری مطابق یک هزار و

پست و چهار میلادی که از جنگ بهار زخان پرداخت حیدرآباد و پای

تحت کشور خود ساخت و از سه مذکوره تا یک هزار و یکصد و چهل و چهار هجری

مطابق یک هزار و هفتصد و سی و یک میلادی همیشه با گروه مرآت در جنگ و ستیز

بود تا آنکه مرآت از در مصالحت درآمد و عثمان غازی را بجانب شمالی بند

منعطف نمود و درین آن سنوت محمد شاه همیشه ابواب مراسات با آصفجه

بهادر مستوح و خاطر او را بفرمانهای عطفوت شاه سرور میداشت تا سه یک هزار و

یکصد و پنجاه هجری مطابق یک هزار و هفتصد و سی و هشت میلادی که با طهارت کمال اشتیاق
 و رابدی احضار شد بود و ضرورت حضور او را جهت کفایت جهتم مرا تـ
 بر غایت شوق دیدار میفرود و نواب آصف جاه بهادر فرزند دوم خود ^{جنگ}
 بنیابت خود در کن گذاشته است و بی نیاید و آنجا در پنجاه و یک هجری مطابق
 سی و هشت میلادی مجبور شد بمعاهده نام طایمی موسوم بدرانی ^{یک} سرانی با مرگ
 زیر حکم با جی را و بودند و در داد و تقابل آنچه از شنشاه تقاضا می نمودند
 و باز در پنجاه و دو هجری مطابق سی و نه میلادی یک تیب لشکرشان بدکن
 ریخت و ناصر جنگ از سر مدافعت برخاسته گذاشت از سم مرگب ایشان غبار
 وحشتی بر روی کشور دکن نشیند نواب آصف جاه در همان سال محمد شاه را
 در مخالفت بانا در شاه معاونت نموده در پنجاه و چهار هجری مطابق چهل و یک
 میلادی همین فرزند خود غازی الدین را بنیابت خود در و بی گذاشته روی

بدکن نهاد و چون بر پانپور زول اجلال فرمود مگر من فساد انگیز رکاب
 ناصر خنک اورا بر آن داشتند که سر راه بر پد رنگ گیرد و او چون با خواهی
 اینها که مشاومت و تعرض بست و آماده فراموشی راه پد گشت از صفحاست چه
 آنها آیات متابعت مطالعت نمود پس ناگزیر از اندیشه ناشایسته کناره
 بست و در روضه شاه برهان الدین غریب قدس الله تعالی سره العزیز
 بست نشست و پس از ورود دوی آصفجاه بنجاک و رنگ آبا و بخوف انگ
 بساد و اسانحه نامطلوبی رخ نماید از روضه بحال طهر رفت و پس از آنکه آصف جا
 امور مملکت را مشغول ساخت از تجدید عزل و نصب حکام قدیم و جدید بلا واسطه
 شده افواج قاهره را چنانچه در هر موسم بارش از قواعد متمدنه اولو
 رخصت یاب با وطن و مناسبت خود داد و باره شش اسروزی اشرا
 ندما و باین قیاس که اطراف آصفجاه بهادرا از مردان کار و عساکر حصار


باید خالی مانده باشد شعله مخالفت پدر سر از مجر و اندیشه اش بر آورد و قرب مقهور
 سوار گرد کرده ایوار و شبگیر نموده با یلغار خود را بجوالی اورنگ آباد رسانید
 آصفجابه با توپخانه و هر قدر شکر یک در رکاب بود مستعد جدل شد و پس از
 ناور و صهی ناصر جنگ گرفتار گردید

نظام الملک آصفجابه بهادر در سال یک هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری مطابق یک هزار و
 هفتصد و چهل و سه میلادی کرمانک را گرفت و قلعه ترچینا پل را نیز با ملک ارکانش
 که از سالها در تصرف مرآت و غیره بود بمجاصره و جنگ بختک آورد و حکومت
 آنجا را بانورالدین خان شهاست جنگ داد و سپاه پور را شکرگاه ساخته
 ایالت بالاکات را بدست زاده عزیز خود هدایت محی الدین خان مظفر جنگ سپرد
 سر انجام روز یکشنبه پنجم جمادی الاخری سنه یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق
 نوزدهم جون سنه یک هزار و هفتصد و چهل و هشت میلادی خت بستن بسری جاوید

شتافت و در او رنگ آباد بجز از تبر که از امش سردی یافت چند ساعت
 قبل از ارتحال سرزند و بلند خود ناصر جنگ امش خوانده وصیت نامه مثل
 بر هفده فصل بر او خواندند و بنده با جازت اعلی حضرت اقدس آنرا در آخردیوان
 مرتب میکنم تا ناظم آنرا معلوم شود که آن بزرگوار نهیمین در نظم طبع موزون
 بلاغت شجونی داشتند بلکه در صنعت شهر هم بد طولانی داشتند و بهمانگونه
 که جوهر مضامین آبدار را مبینان طبع سنجیده در سلاک فصاحت مینظم
 مینموده آگلی منشوره سعافی تا بدار را نیز چون عقد شریا بر آسمان اوراق مکتوب
 با اسلوبی هر چه تمامتر منتشر میفرموده اند
 ارتقا صیقلی که در تواریخ از وقایع حال ایشان مسطور است قطع نظر از آنچه
 از کلمات خود ایشان برمی آید یک مطلب بسیار دقیق واضح میگردد و آن
 از مولف کتب تاریخ و هو است صحایف اخبار اطلاقیه بسزا و کاهی شایسته

پیدا کرده اند تصدیق این امر خواهند نمود که نظام الملک اصغری و بهما در هر مرحله
 پیمانی و ادوی خدمات دولت بهمان طریق را مسلک داشته اند که ابای عظام
 و اجداد گرام ایشان در مسلک دین می پیچیده اند یکقدم از جاوه صلاح و سداد و احکام
 ننموده و یکدم از اوضاع مناسفند دخول خارجه و رهنمای نفوذ داخله غافل نبوده اند
 و در انجام هیچیک از امور سلطنت پانها و اندک بر راستی رای و درستی اندیشه
 بصرفای نیت و خلوص ارادت و بدسوزی تمام و حق گذاری مالا کلام و اگر
 غیر ازین بودی اکنون بهولای و اقدار و صورت پیرون نمودی یعنی اولاد
 او یا از ممالک جهان گوشه گرین بودندی یا در مملکت هندوستان تحت
 پیشین زیرا که از او اسط سلطنت عالمگیر تا او اخر عهد دولت محمد شاه که کشور هندوستان
 پر از آشوب و فتنه و در واقع روزگار ظهور افت عین الحال دولت آل تیمور بود
 در محل وزارت بیات و خاندان قوی اقتدار متشکل بود که نظر بمصالح کار و

اقتضای بزرگوار قدرت عزلی و نصب ممکنان از یک سلطنت را داشتند یکی
 این خاندان سعادت توامان و دیگری خاندان سیدها و بر عالیان ^{شست}
 که از خاندان دومین نام و نشانی باقی ماند و ازین خاندان پسلا بعد نسل تن افتخار ^ن
 بجای پادشاهی ممتاز و قاست اقدارشان بخلعت فرماندهی سر فرزا ^{ست}
 و همیشه براتب بلندگوناگون و ترقیات دولتمند روز افزون بر خورده و میخورند
 و امید توست که تا پایان این دوره غیبه محدود و دامان قیامت موخودا ^{ین}
 خاندان مبارک مسعود برقرار معهود بجا مروا نیهای نامعدود مطلق شده باجلالت
 و بزرگی باقی ماند و از همین یکی نیز که تا کنون درین خانوادہ شیمه گرفته عموم
 خیرات مختلفه و هجوم بہرات متنوعه که در عهد آصفیہ معتاد بود جاری برقرار ^{ست}
 استشہا و نموده ثابت میتوان کرد که مزارع حرم این ریاست جز بکشکار
 ایادی کرم و بخشش و آبیاری دست داد و پیش سر سبز نگردیده و خبر

بهوای خلوص نیت و صدق عقیدت نسبت بخدمت اجل خود بارگامگاری نیاوردید
 و همان سال خورد و چه خوش گفت با سر  گامی نور چشم من بجز از کشته ندرو
 چون شمر از احوال اسلانس آصفجاو بهادر گذارش یافت خوشتر آنست که
 نام اخلاف ایشان نیز نگارش یابد و چون از سوانح اتفاقات آنچه دارای
 اهمیت تاریخیست مانند جنگهای با مرآت و میسور و مصالحت با آنها و غیر آنها همه
 در تاریخ مفصلاً ثبت است در اینجا همین ذکر نام و زمان حکومت کافی میباشد
 پس از آنکه آصفجاو بهادر نظام الملک دست تصرفات خود را از قبض بسط
 ممالک آخیشی باز پس کشید از او اوسط سال یک هزار و یکصد و شصت و یک هجری
 مطابق یک هزار و هفتصد و چهل و هشت میلادی تا شصت و یک هزار و دویست و هشتاد
 شش هجری مطابق یک هزار و هشتصد و شصت و نه میلادی که بسال شمسی یکصد و بیست و
 یک و بسال قمری یکصد و بیست و پنج سال میشود هفت تن از شراداد در کشور و کن

بنام نظام فرمان فرمایی کردند

نظام نخستین و دومین

ناصر جنگ و منتظر جنگ بر سر و نایت عهد بایکدیگر بنمازعت برخواستند منتظر جنگ

با اتفاق چند صاحب لشکر بکرنا تک کشید و انور الدین را کشت و بارکات رفته خود را صاحب

دکن و چند صاحب انواب کرنا تک خواند

در سال بعد ناصر جنگ با سیصد سوار لشکر را کارا گرفته دشمن را تا پانده چری تعاقب نمود

منتظر جنگ تنها ماند و سپر انداخت و خود را دستگیر ساخت درین بین ناصر جنگ کشته شد

و منتظر جنگ باقی باقی خود را نظام دکن خواند و بیدر آباد نهاد که در راه بدست نواب کرنا تک

او نیز کشته شد و ایمان سپاه سر مطاوعت فرمان صلابت جنگ فرزند سوم آصفیاه بها

بها و نذر ناصر جنگ و منتظر جنگ و سال کاوشین بر سر نظامت دکن بنمازعت نمود و کشته شدند

نظام سوم صلابت جنگ از یکنهزار و یکصد و شصت و چهار هجری تا یکنهزار و

هشتاد و پنج هجری یا زده سال قمری مطابق یک هزار و هفتصد و پنجاه و یک تا یک هزار و هفتصد و

شصت و یک میلادی ده سال شمسی و چهل و نهمی و کتبانی نموده برادرش

نظام علی خان تخت از او گرفت

نظام چهارم نظام علی خان از یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج تا یک هزار و دویست و

هشده هجری مطابق یک هزار و هفتصد و شصت و یک تا یک هزار و هشتصد و سه میلادی

چهل و سه سال مرزبانی دکن نموده از نهم تا سیزدهم هجری جهان بدو بر تافت

نظام پنجم سکن در جاه سمرقند نظام علی خان از یک هزار و دویست و هشتاد تا یک هزار و

دویست و چهل و پنج هجری مطابق یک هزار و هشتصد و سه تا یک هزار و هشتصد و بیست و نه است

شش سال شمسی یا بیست و هفت سال قمری از ایش تخت دکن بود

نظام ششم ناصر الدوله پسر سکن در جاه از یک هزار و دویست و چهل و شش تا هشتاد و

سه هجری مطابق یک هزار و هشتصد و بیست و نه تا یک هزار و هشتصد و پنجاه و هفت است

پست و بخت سال و چپ سزی شمرخ حکمرانی بر بساط و کن باخته بفرزین بند اجل مات شد
 نظام منعم افضل الدوله از یک هزار و دویست و هشتاد و سه تا هشتاد و پنج هجری مطابق
 یک هزار و هشتصد و پنجاه و بخت نامشخصت و نه سیلادی دوازده سال در بزم پادشاهی
 در کتب باد و دوش بر کشاده پس از آن چشم انگیزی و سامان نش فرسود پوشید
 چون افضل الدوله فرودس مکان منازل ندکی را طری فرمود اولاد دگور او منحصر بود
 بیک شاهزاده که دو سال و شش ماه از روز فیروز مولود متولدشان گذشته بود یعنی علم حضرت
 نواب عمینون اقدس و الامیر محبوب علی خان صاحب در خلد آمد
 ملکه و اقبال که از عهد خردی اطوار جلالت و بزرگی از چهره مینو شالش هویدا
 و آثار و رایت و زیرکی از ناصیه حالش پیدا بود و بسبب امر او بزرگان یاست
 ال اصف بقصدیق اولیای دولت بنیه انگیز بر حقیقت و شایستگی او
 گردون بخت بطوع متابعت نهاده بکلف بندگیش مجمع گشتند و بیاناتی

از آنکه رکن جهت نیابت سلطنت تشکیل داده مقرر داشتند که آن نوبت با و نه
 چمن عزت و جلال و آن گلبن لاله زار دولت و اقبال تحصیل علوم متداوله
 این عصر پر دازند تا چون نهال بر دست عدل شرفیستان استاک
 هر دین سال بر آور و تحت دکن انقذوم سعادت لزوم رهین بلند پایگی
 و بجلوس میمنت مانوس قرین گرانمایگی فرمایند و از آن زمان تاکنون
 که چند ماه تحت نشینی فرخنده شان باقی مانده همه روزه از صبح تا عصر
 بجز ایام معدودی که تعطیلات متعارفه عرض سال است علاوه بر شوق سوادها
 و تفنگ اندازی مشغول تحصیل السنه مختلفه و علوم تاریخی و طبیعی و ریاضی و غیرهم
 میباشد و منت خذیر که از هر یک از اصول و فروع علوم مذکور هفتصد گانه
 و بجزه وافی بدست آورده اند که اگر بخواهند میتوانند آنرا سرمایه حصول کمال در
 هر یک از آن اصول که مقبول افتد بر داده خود را در مهارت آن فن فریاد

گردانند و در دو سه ماه دیگر که انشا الله تعالی بیاری خدا طلعت آرای تخت
 و در هم میگردند امیدهاست که از آثار نیکوی پسندیده بجان و عظمت
 تاب و توانی تازه در آورند و در شست و شودا در رخساره و کیسوی خود کس
 ملک از کرد هر گونه کلفت و بچار هر نوع وحشت که مستعدی عدم رفاه عموم
 رعایا و کافه بر ایما باشد حقوق نوشتاری و نمودار ما دیر با دار سازند
 و در امور مملکت رانی و کار و بار کشور داری با داب صوابه آبی بزرگوار
 خویش نایب نموده بدانند که اصول خدمات مخصوصه رتبه سلطنت سه وجه دارد
 اول نگاهبانی ملک و ملت است از هر آسیبی که در همون نماندنی و
 مذلت باشد و دوم تربیت طول و عرض حدود ولایت و ساکنان متوطنان
 آنهاست در هر چه راه آموز و ست معاش و نجات معاد باشد سوم
 تشدید مبانی عدل و انصاف است بحدیکه از غایت سطر فی معضوب مردود